

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی روایاتی که غایت یتّم را بیان نمی‌کنند

بحث در این است که ببینیم آیا از روایات استفاده می‌کنیم که بلوغ شرط است برای عقد و متعاقدين و در نتیجه اگر صبي معامله‌اي را انجام بدهد این معامله باطل است یا خير؟ بیان کردیم که این روایات بر حسب آنچه که امام (رضوان الله علیه) فرمودند دو دسته است؛ دسته اولی روایاتی که غایت یتّم را بیان می‌کند، بحث این روایات گذشت. اما دسته دوم روایاتی است که در مقام بیان غایت یتّم نیست و اینها هم سه طائفه است که هر کدام را باید مستقلاً بررسی کنیم.

دسته دوم سه طائفه است:

(1) يك طائفه روایاتی است که مشهور و معروف به روایات رفع القلم است.

(2) طائفه دوم روایاتی که می‌گویند عمد الصبي خطأً

(3) طائفه سوم روایاتی است که این دو عنوان را جمع کرده، هم رفع القلم دارد و هم عمد الصبي خطأً دارد

این تقسیم روایات برای ما جنبه‌ي علمی دارد، یعنی فقیه وقتی که می‌خواهد بررسی کند نمی‌تواند همه روایات را يك کاسه کند و یکجور نظر بدهد و نتیجه بگیرد، باید تعابیر در روایات را فقیه کاملاً دقّت کند و بعد از دقت به نتیجه برسد. طائفه‌ي اولی را فعلاً می‌خواهیم بررسی کنیم؛

1) روایات رفع القلم

طائفه اولی طائفه‌اي است که دلالت دارد بر اینکه قلم از صبي برداشته شده، رفع القلم عن الصبي، آیا از این روایات رفع القلم می‌شود استفاده کرد که صبي قبل از بلوغش اگر معامله‌اي انجام داد باطل است؟ آیا استفاده می‌شود که اگر با اذن و اجازه ولي معامله‌اي انجام داد باطل است؟ و بالاتر؛ آیا این احادیث رفع القلم عن الصبي که حالا روایاتش را می‌خوانیم دلالت دارد که صبي به طور كلي مسلوب العبارة و الکلام است؟! یعنی فعل، کلام و وجود صبي کالعدم است. اگر گفتیم که این روایات دلالت بر مسلوب العبارة بودن صبي دارد به این معنا است که اگر صبي فقط وکیل در مجرّد اجرای عقد شد، این عقدي هم که می‌خواند فایده‌اي ندارد و بعضی از فقها مثل صاحب مقابس الأنوار همین معنای سوّم را از این روایات رفع قلم استفاده کردند یعنی اصلاً صبي به طور كلي افعالش و گفتارش تماماً کالعدم است.

روایت اول [1] و دوم [2]

روایت اول را وسائل الشیعه از خصال صدوق نقل می‌کند، «بإسناده عن أبي ظبيان» که اُبی ظبیان از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اهل کوفه بوده و اسمش حصین بن جندب است. «قال اتی عمر بامرأة مجنونة قد زنت»، یک زن دیوانه‌ای را پیش عمر آوردند که زنا کرده بود، «فأمر برجمه» عمر دستور داد که این را رجم کنند، «فقال علي (عليه السلام)» حضرت فرمود «أما علمت أن القلم يرفع عن ثلاثة» معمولاً آدمی که اهل علم است اگر در یک جا هم یک اشتباهی کرد، در ده جا هم یک چیزی یادش نبود نمی‌گویند «أما علمت» در قالب موارد استعمالش جایی است که نادانی شخص بر دانایی‌اش غلبه دارد، استعمال اما علمت بیشتر این مقداری که در استعمالات عرب در ذهن هست، ندیدم این نکته را هم تصریح کنند، این نکته اما علمت این چنین است که غالباً در جایی استعمال می‌شود که نادانی شخص بیش از دانایی‌اش باشد. حضرت فرمود تو نمی‌دانی که قلم از سه نفر برداشته شده «عن الصبي حتي يحتلم، عن المجنون حتي يفیق، و عن النائم حتي يستيقظ» از صبی تا زمانی که محتلم شود، از مجنون تا زمانی که افاقه پیدا کند، از نائم تا زمانی که بیدار شود.

روایت دوم نزدیک به همین مضمون است که در دعائم الإسلام آمده است، منتهی آنجا دارد که «أما علمت أن الله رفع القلم» که این را در مستدرک الوسائل جلد اول صفحه 84 کتاب الطهارة أبواب مقدمة العبادات باب 3 حدیث دهم است.

این‌ها را عرض کردم که معروف به روایات رفع القلم است، حالا می‌خواهیم ببینیم آیا از این روایت رفع القلم عن الصبي حتي يحتلم. قلم از صبی برداشته شد، آیا استفاده می‌شود که صبی اگر معامله‌ای هم انجام داد باطل است؟ چه استقلالاً و چه با اذن و استیذان و اجازه‌ی ولی، و اگر حرفی هم زد، بگوئیم رفع القلم عن الصبي، اگر صبی اقرار کرد، صبی شهادت داد، اقرار، شهادت و عقدش، ایجاب و قبول را هم اگر خواند تمام اینها رفع القلم. آیا می‌شود یک چنین معنای وسیعی را از این احادیث استفاده کرد یا نه؟

دیدگاه مرحوم شیخ انصاری [3]

اول شروع کنیم از کلام خود شیخ اعظم انصاری که در کتاب مکاسب سه دلیل دارد و با این دلایل می‌خواهد بفرماید این احادیث رفع القلم ربطی به ما نحن فیہ ندارد، دلالت بر بطلان بیع صبی یا عقد صبی و انشاء صبی ندارد.

اولین مطلب شیخ این است که اینجا مراد از قلم، قلم مؤاخذه است، رفع القلم یعنی قلم العقاب، قلم المؤاخذه، یعنی صبی را عقاب نمی‌کنند، مؤاخذه‌اش نمی‌کنند و در نتیجه اصلاً دیگر دلالت بر اینکه احکام وضعیه در صبی نیست اصلاً دلالت بر این ندارد، فقط در باب عقاب است و لذا شیخ می‌فرماید مؤید این حرف ما این است که ما قائلیم به اینکه عبادات صبی مشروعیت دارد، این برای این است که اگر صبی عبادتی کرد مشروع، مأجور، اما اگر عبادت را ترك کرد می‌گوئیم رفع القلم، مؤاخذه ندارد، این حرف اول شیخ است.

مطلب دومی که شیخ فرموده این است که «المشهور على الألسنة أن الأحكام الوضعیه لا تختصّ بالبالغين» می‌فرماید ما وقتی برویم فتاوی فقها را مراجعه کنیم، مشهور می‌گویند احکام وضعیه اختصاص به بالغین ندارد، در غیر بالغین است. اینجا شیخ چه می‌خواهد بگوید؟ می‌خواهد بفرماید اگر ما بگوئیم احادیث رفع قلم اطلاق دارد، می‌گوید هم احکام تکلیفیه و هم احکام وضعیه، همه اینها از صبی برداشته شده و این با قول مشهور و فتوای مشهور سازگاری ندارد، مشهور می‌گویند احکام وضعیه اختصاص به بالغ ندارد، در صبی هم موجود است، مثل ضمان؛ خود ضمان یک حکم وضعی است، اگر بالغ بزند یک شیشه‌ای را بشکند ضامن است، صبی هم اگر شیشه‌ای را بشکند ضامن، ضمان این چنین است، یا نسبت به بطلان و صحّت نماز اگر بالغ رکوع را نیاورد نمازش باطل است، اگر صبی هم رکوع را نیاورد نمازش باطل است، بطلان و فساد هم از احکام وضعیه است و اختصاص به بالغ ندارد.

احکام وضعیه اصلاً اختصاصی به بالغ ندارد، یا باید بگوئیم این روایات رُفَع القلم اطلاق دارد، در نتیجه مشهور بگویند ما این روایات را با ادله‌ی دیگر تقیید می‌زنیم، این روایات می‌گویند صبی نه حکم تکلیفی دارد و نه حکم وضعی، بعد مشهور بگویند نه! تقیید می‌زنیم، فقط می‌گویند حکم تکلیفی ندارد و وضعی دارد.

راه دوم این است که بگوئیم اصلاً این روایات از اول شامل حکم وضعی نیست، تا مشهور مجبور به تقیید این روایات شوند، راه دوم این است که بگوئیم این روایات رفع القلم فقط مختص به احکام تکلیفیه‌ی الزامیه است و ربطی به حکم وضعی ندارد، که در نتیجه ما گرفتار تخصیص و تقیید نشویم. دو راه داریم؛ راه اول اینکه بگوئیم روایات هم حکم تکلیفی را می‌گیرد و هم وضعی را، مشهور باید بیاند این روایات را تخصیص بزنند یا تقیید بزنند، راه دوم این است که بگوئیم این روایات فقط حکم تکلیفی را شامل می‌شود، حکم وضعی را اصلاً شامل نمی‌شود، «إذا دار الأمر» بین تخصیص و عدم تخصیص، بین تقیید و عدم تقیید روشن است که عدمش اولی است، «إذا دار الأمر بین التخصیص و التخصص» کدام اولی است؟ تخصص اولی است، ما بگوئیم تخصصاً احکام وضعیه از دایره‌ی این روایات خارج است، این هم بیان دومی که مرحوم شیخ دارند.

مطلب سومی که اینجا می‌گویند می‌فرمایند چه مانعی دارد که غیر بالغ بیاید يك فعلي را انجام بدهد ولی این موضوع برای بالغ بشود، مثلاً صبي يك فعلي را انجام بدهد و ولی او برایش واجب باشد يك كاري را انجام بدهد، یا صبي بیاید يك كاري انجام بدهد اما بعد که بالغ شد يك تكلیفی بر او بیاید، کما اینکه اگر صبي در حال صبي بودن آمد اتلافی کرد اینجا می‌گوییم وقتی خودت بالغ شدي «يجب عليك الجبران» تا زمانی که بالغ نشده اینجا حکم تکلیفی ندارد ولو ذمه‌اش مشغول است، ولی بعد که بالغ شد بر خودش واجب است جبران کند، یا در همان زمان بر ولی‌اش واجب است جبران کند، یعنی فعل صبي را ما نگوئیم این روایات که می‌گویند رفع القلم، یعنی فعل صبي، قول صبي، به طور کلی هیچ اعتباری ندارد، رفع القلم دلالت بر این ندارد، رفع القلم دلالت ندارد که به هیچ وجهی فعل صبي اعتبار ندارد، بلکه صبي اگر يك فعلي را انجام داد این فعل موضوع برای بالغین بشود، یا خودش بعداً بالغ بشود، این سه مطلبی است که مرحوم شیخ فرموده است.

دیدگاه مرحوم نائینی [4]

مرحوم میرزای نائینی (قدس سره) هر سه مطلب شیخ را مورد اشکال قرار داده؛ میرزای نائینی در منية الطالب جلد اول صفحه 360 (چاپ جدید)؛ ایشان اول مطالب شیخ را مورد مناقشه قرار داده و می‌فرماید ما نسبت به مطلب اول شیخ که فرمود اینجا مراد از رفع، رفع مؤاخذة و قلم مؤاخذة است و شارع می‌خواهد بفرماید قلم مؤاخذة از صبي برداشته شده است، نائینی می‌فرماید ما در مباحث اصولی مان گفتیم رفع به امور خارجیّه تعلق پیدا می‌کند و نیازی به هیچ تقدیری نداریم، اینجا هم رفع به قلم تعلق پیدا کرده و هیچ تقدیری که بگوئیم رفع القلم أي قلم المؤاخذة و العقاب نه. رفع القلم یعنی چه؟ یعنی جمیع آثار مترتبه‌ی بر قلم، چه آثار مربوط به مؤاخذة و عقوبت و چه آثار وضعیه، این اختصاص به آثار تکلیفی ندارد و شامل آثار وضعیه هم می‌شود.

بحث به این منتهی می‌شود که ما این قلم را خصوص قلم مؤاخذة بگیریم یا تمام الآثار، نائینی در مقابل شیخ می‌فرماید اصلاً اینجا قلم مؤاخذة نیست یعنی خصوص مؤاخذة، بلکه تمام الآثار است، تمام الآثار هم مؤاخذة را می‌گیرد و هم آثار وضعیه را می‌گیرد، هم احکام تکلیفیه را می‌گیرد و هم احکام وضعیه را می‌گیرد.

دیدگاه مرحوم امام خمینی

حالا قبل از اینکه ما به اشکال دوم و سوم شیخ بپردازیم باید این مسئله را روشن کنیم که بالأخره اینجا مراد از رفع القلم چیست؟ اینجا چه معنایی را باید ذکر کرد؟ امام (رضوان الله علیه) در کتاب البیع مجموعاً می‌فرمایند در این رفع القلم چهار

احتمال وجود دارد؛ این احتمالات چهارگانه را ذکر کنیم بعد ببینیم ایشان در میان این احتمالات کدام احتمال را اظهر قرار داده؟ بالأخره آخر الامر باید ببینیم در میان این احتمالات اظهر الاحتمالات کدام است؟

احتمال اول این است که این احادیث رفع القلم در مقابل آن روایاتی است که می‌گوید «الصَّبِيُّ إِذَا بَلَغَ الْحُلُمَ كَتَبَتْ عَلَيْهِ السَّيِّئَاتُ»، این قلم در مقابل آن کتابت است یعنی رفع القلم. شما وسائل جلد 1 صفحه 42 از کتاب الطهاره مقدمه‌ی ابواب عبادات باب چهارم حدیث اول را ببینید، بگوئیم این رفع القلم یعنی لا یکتب السَّيِّئَاتُ، رفع القلم یعنی صبی تا مادامی که صبی است لا یکتب علیه السَّيِّئَاتُ، اما بعد که به بلوغ می‌رسد کتبت علیه السَّيِّئَاتُ. پس رفع القلم یعنی «قَلُمُ كِتَابَةِ السَّيِّئَاتِ» «قلم کتب السَّيِّئَاتِ». نتیجه این است که این رفع القلم کنایه از این است که صبی مکلف به احکام الزامی نیست، احکام الزامی ندارد، اما دیگر دلالت بر اینکه مستحبات هم اگر انجام بدهد مثل این که صبی دو رکعت نماز مستحبی بخواند یا يك عمل مستحبی انجام بدهد بگوئیم رفع القلم است به درد نمی‌خورد، دلالت بر آن ندارد و می‌فرمایند چون این حدیث، حدیث امتنانی است، یعنی وقتی شارع می‌فرماید رفع القلم عن الصبي حتّی یحتلم، عن المجنون حتّی یفیک، يك مَنّت و يك امتنانی بر این گروه سه گانه است، امتنان اقتضا دارد بگوئیم فقط احکام الزامی را شارع بردارد اما دیگر مستحبات و ... به جای خودش باقی است.

اشکال: يك اشکالی را از مرحوم آقای حجت، مرحوم محقق کوه‌کمری که ایشان هم از مراجع بزرگ قم بوده که در سن شصت سالگی از دنیا رفته و بسیار مرد دقیق النظری بوده که صاحب مدرسه حجتیه است و قبر شریفشان هم آنجاست، تقریراتی از بیع ایشان را مرحوم آقای تبریزی نوشته، در جلد اول صفحه 222 این مطلب را نقل کرده، مرحوم آقای حجت فرموده است که اگر ما روایت را بخواهیم بگوئیم فقط احکام الزامیه‌ی تکلیفیه را برمی‌دارد این با مورد روایت که مسئله‌ی رجم است و استحقاق رجم يك حکم وضعی است سازگار نیست مثلاً زنی که زنا کرده باید رجم شود، منتهی حالا چون مجنون است این حکم وضعی رجم را استحقاق ندارد، مرحوم آقای حجت می‌گوید سؤال در روایت قرینه است بر اینکه این رفع القلم هم احکام تکلیفی الزامی را می‌گیرد و هم احکام وضعی را می‌گیرد، چون خود استحقاق رجم يك حکم وضعی است، مثل اینکه می‌گوئیم نتیجه اتلاف، ضمان است، نتیجه زنا، حد است، استحقاق این حدود يك عنوان وضعی را دارد و لذا در باب حدود می‌گوئیم اگر يك کسی مرتکب يك حرامی شده ممکن است خودش بین خود و خدا توبه کند، مسئله‌ی عقاب اخروی‌اش برطرف شود، ولي حکم وضعی‌اش این است که در دنیا باید حد بخورد، چون يك حکم دنیوی اینجا هست از آن تعبیر می‌کنیم به حکم وضعی و اثر وضعی، ایشان می‌فرماید مورد روایت را چکار کنیم؟

جواب: امام (رضوان الله علیه) اینجا يك جوابی را دادند و می‌فرمایند قرینه‌ای در اینجا روایت وجود دارد که مراد از رفع، رفع تکلیف است و دلالت بر سلب وضعیات ندارد، آن قرینه چیست؟ این است که اگر زنی از روی اکراه زنا کرد یا اشتهاً یا خطأً، فکر می‌کرد این مرد شوهر اوست و تمکین کرد و بعد فهمید که شوهرش نبوده! اینجا چطور رجم در او وجود ندارد؟ رجم در اینجا که اشتهاً یا خطأً باشد وجود ندارد، پس معلوم می‌شود رجم به عنوان يك حکم وضعی نیست، اگر حکم وضعی می‌بود باید بگوئیم زنا همه جا این اثر را دارد.

ارزیابی: این جواب به نظر می‌رسد که قابل مناقشه است و آن مناقشه‌اش این است که منافاتی ندارد يك حکمی وضعی باشد اما در بعضی از موارد باشد. درست است که در برخی از احکام وضعیه می‌گویند علم و جهل دخالت ندارد، شما چه عالم باشی و چه جاهل باشی، اگر فکر کردید این شیشه مال خودتان است و آن را شکستید و بعد معلوم شد مال دیگری بوده ضامن هستید، در احکام تکلیفیه بین علم و جهل و عمد و خطا خیلی فرق است، اما در احکام وضعیه اصلاً فرق وجود ندارد، شما عمداً این کار را بکنید، خطأً این کار را بکنید، عالماً یا جاهلاً باشد این اثر باید بر آن مترتب باشد و می‌فرمایند چون در زنا «إِذَا وَقَعَ عَنْ شَتَبَاهُ» «إِذَا وَقَعَ عَنْ خَطَأٍ» آنجا رجم نیست، پس رجم عنوان حکم تکلیفی را دارد و عنوان وضعی را ندارد.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] . «81 وَ فِي الْخِصَالِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّكُونِيِّ عَنِ الْحَضَرَمِيِّ عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنِ ابْنِ ظَبْيَانَ قَالَ أَتَيْ عُمَرُ بِامْرَأَةٍ مَجْنُونَةٍ قَدْ زَنَتْ فَأَمَرَ بِرَجْمِهَا فَقَالَ عَلِيُّ (ع) - أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَلَمَ يُرْفَعُ عَنْ ثَلَاثَةٍ عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ وَ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ» وسادل الشيعة، ج 1، ص 45، ح 81.

[2] . «دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَنَّهُ بَلَغَهُ عَنْ عُمَرَ أَنَّهُ أَمَرَ بِمَجْنُونَةٍ زَنَتْ لِتُرْجَمَ فَأَتَاهُ فَقَالَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ رَفَعَ الْقَلَمَ عَنْ ثَلَاثَةٍ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ وَ عَنِ الصَّغِيرِ حَتَّى يَكْبُرَ وَ هَذِهِ مَجْنُونَةٌ قَدْ رُفِعَ عَنْهَا الْقَلَمُ» مستدرک الوسائل، ج 1، ص 84، ح 10.

[3] . «وَأَمَّا حَدِيثُ رَفْعِ الْقَلَمِ، ففیه: (أَوَّلًا): أَنَّ الظَّاهِرَ مِنْهُ قَلَمُ الْمُؤَاخَذَةِ، لَا قَلَمُ جَعْلِ الْأَحْكَامِ؛ وَ لَذَا بَنَيْنَا كَالْمَشْهُورِ عَلَى شَرْعِيَّةِ عِبَادَاتِ الصَّبِيِّ. (و ثَانِيًا): أَنَّ الْمَشْهُورَ عَلَى الْأَلْسِنَةِ أَنَّ الْأَحْكَامَ الْوَضْعِيَّةَ لَيْسَتْ مَخْتَصَّةً بِالْبَالِغِينَ، فَلَا مَانِعَ مِنْ أَنْ يَكُونَ عَقْدُهُ سَبَبًا لَوْجُوبِ الْوَفَاءِ بَعْدَ الْبُلُوغِ، أَوْ عَلَى الْوَلِيِّ إِذَا وَقَعَ بِإِذْنِهِ أَوْ إِجَازَتِهِ، كَمَا يَكُونُ جَنَابَتُهُ سَبَبًا لَوْجُوبِ غَسْلِهِ بَعْدَ الْبُلُوغِ وَ حُرْمَةِ تَمْكِينِهِ مِنْ مَسِّ الْمَصْحَفِ. (و ثَالِثًا): لَوْ سَلَّمْنَا اخْتِصَاصَ الْأَحْكَامِ حَتَّى الْوَضْعِيَّةِ بِالْبَالِغِينَ، لَكِنْ لَا مَانِعَ مِنْ كَوْنِ فِعْلٍ غَيْرِ الْبَالِغِ مَوْضُوعًا لِلْأَحْكَامِ الْمَجْعُولَةِ فِي حَقِّ الْبَالِغِينَ، فَيَكُونُ الْفَاعِلُ كَسَائِرِ غَيْرِ الْبَالِغِينَ خَارِجًا عَنْ ذَلِكَ الْحُكْمِ إِلَى وَقْتِ الْبُلُوغِ. وَ بِالْجُمْلَةِ، فَالْتِمَسْكَ بِالرَّوَايَةِ يَنَافِي مَا اشْتَهَرَ بَيْنَهُمْ مِنْ شَرْعِيَّةِ عِبَادَةِ الصَّبِيِّ، وَ مَا اشْتَهَرَ بَيْنَهُمْ مِنْ عَدَمِ اخْتِصَاصِ الْأَحْكَامِ الْوَضْعِيَّةِ بِالْبَالِغِينَ» كتاب المكاسب، ج 3، ص 278.

[4] . «أَمَّا فِي الْأَوَّلَى الَّتِي مَرَّجَعُهَا إِلَى اخْتِصَاصِ الرَّفْعِ بِالْأَحْكَامِ التَّكْلِيفِيَّةِ دُونَ الْوَضْعِيَّةِ فَلَمَّا أَوْضَحْنَا فِي الْأَصُولِ فِي حَدِيثِ الرَّفْعِ مِنْ أَنَّ الرَّفْعَ التَّشْرِيعِيَّ يَصَحُّ تَعَلُّقُهُ بِالْأُمُورِ الْخَارِجِيَّةِ مِنْ دُونَ تَوَقُّفِ عَلَى تَقْدِيرِ الْمُؤَاخَذَةِ أَوْ غَيْرِهَا وَ الرَّفْعَ التَّشْرِيعِيَّ يَقْتَضِي رَفْعَ جَمِيعِ الْآثَارِ فِي الْمَقَامِ يُمْكِنُ تَعَلُّقُ الرَّفْعِ بِنَفْسِ الْقَلَمِ أَيْ رَفْعِ قَلَمِ جَعْلِ الْأَحْكَامِ عَنْهُ سَوَاءً كَانَتْ مُوجِبَةً لِلْمُؤَاخَذَةِ عَلَى مَخَالَفَتِهَا كَالْأَحْكَامِ التَّكْلِيفِيَّةِ أَمْ لَمْ تَكُنْ كَالْوَضْعِيَّةِ» منية الطالب، ج 1، ص 173.